

نقل قول‌ها در نخستین جلسه سخنرانی در مورد

ایرانیان و زبان عربی

(بحثی در باب خودباختگی ایرانیان در برابر زبان‌های بیگانه)

ایرج شهبازی

۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۴

قرآن کریم:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ یعنی «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم ، باشد که بیاندیشید».

(سوره یوسف، آیه ۲)



ابوریحان بیرونی:

«راستی سخن من بر کسی پدیدار می شود که در ترجمه فارسی یک کتاب علمی نیک بنگرد؛ وی خواهد دید که چگونه رونق آن دانش از میان رفته، روحش بیفسرده و چهره اش سیاه گشته است و دیگر نمی توان از آن بهره گرفت».

(الصیدنه فی الطب، چاپ استاد زریاب خویی، ص ۱۴، با ترجمه دکتر آذرنوش، به نقل از چالش میان فارسی و عربی، ص ۱۹۶).



استاد بهمن کریمی:

«یک عده از فضیلت ایرانی بودند که به مناسبت استغراق در آداب عربی و عربی بودن اصطلاحات علمی و حکمتی و یا مقیم شدن در دربار و خدمت مشوقین آداب عرب، کتب خود را به زبان عربی تألیف کرده اند و این کتب اگرچه از حیث لفظ جزء آثار زبان عربی محسوب می شود، از جنبه معنی چون نتیجه فکر ایرانی است، نمی توان از آنها صرف نظر کرد، به خصوص که بعضی از این فضلا یا به عنوان امتحان و یا به درخواست بعضی از سلاطین که عربی نمی دانسته اند، بعضی کتب علمی به زبان فارسی نیز نگاشته اند، مانند همین کتاب و چون در این مورد دوم به واسطه ندانستن اصطلاحات فارسی و نبودن سرمشق صحیح در این زبان، فوق العاده تألیف کتاب علمی به زبان فارسی برای ایشان مشکل بوده است و غالباً کتب علمی عربی خود را به فارسی ترجمه کرده اند و مجبور شده اند که مقدار زیادی اصطلاحات ساختگی از خود جعل کنند و این اصطلاحات که در واقع فارسی نیست و عامه نیز از آنها اطلاعاتی ندارند، مقبول واقع نشده و گاهی هم این قبیل کتب علمی فارسی به همین علت جعلی بودن اصطلاحات برای اهل مطالعه از فهم کتب عربی مشکل تر شده است».

(مقدمهٔ معراج نامه، صص ۱۰ - ۵).



جرفادقانی:

«به نقل این کتاب از تازی به پارسی مشغول شدم ... و اهل خبرت و معرفت دانند که در لغت عجم مجال زیادتی تأنقی نیست. و ابوالنصر عتبی، رحمه الله و تجاوز عن سیئاته، در تقریر و تحریر این کتاب سحر حلال نموده است و بدایع اعجاز ظاهر کرده. و اگر کسی از اوج آن فصاحت و رقت آن عبارت، در حسیض این ترجمه و رکاکت این کلمه خواهد نگریست، جز فسیحت حاصلی نباشد. و من ضعیف در موقف قصور و تقصیر واقفم و در منزل عجز و تحیر متوقف، و به قلت بضاعت و قصور صناعت معترف، اما عذر از دو وجه ظاهر است: یکی آن که نخواسته‌ام که به تکلف و تنوّق مقاصد و معانی کتاب در حجاب اشتباه بماند و هر فهم بدان نرسد، و دوم آن که عرصهٔ عربیت فسحتی تمام و اتساعی کامل دارد. و اگر کسی مکتوبات این ضعیف در نظم و نثر تازی مطالعت کرده باشد، مگر آبی به روی کار بازآید و عیار این کلمات را صلاحی و عوار این ترهات را اصلاحی ظاهر گردد. و معلوم شود که اگرچه کودن پارسی‌ام حرون است، مرکب تازی‌ام خوش‌رو است، و اگرچه کسوت مُهَلْهَلِ عجمه‌ام خَلِقِ است، حُلّهٔ مُقَوِّفِ عربیتم نیک نواست».

(ترجمهٔ تاریخ یمینی، صص ۱۱ - ۱۰)



نظامی عروضی:

«استاد ابوالقاسم فردوسی ... سخن را به آسمان علّیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است؟ نظامی عروضی در ادامه شش بیت از نامهٔ زال به سام نریمان را نقل می‌کند و می‌نویسد: «من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم».

(چهار مقاله، صص ۷۶ - ۷۵)



شمس تبریزی:

«اکنون من زبان هندی ندانم، نه از عجز، اما خود عربی را چه شده است؟ اگر همان هندو بشنود گوید این خوش تر است؛ و زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی؟ که آن معانی و لطائف که در پارسی درآمده است در تازی درنیامده است».

(مقالات، د ۱ / ص ۲۲۶)



سعدی:

چو آب می رود این پارسی به قوّت طبع نه مرکبی است که از وی سبق برد تازی

(کلیات سعدی، چاپ استاد مظاهر مصفا، ص ۸۴۹)



مولانا:

آزمودم مرگ من در زندگی است	چون رَهِم زین زندگی، پایدگی است
أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي، يَا ثِقَات!	إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَات
يَا مُنِيرَ الْخَدِّ، يَا رُوحَ الْبَقَا!	إِجْتَذِبْ رُوحِي وَ جُدْ لِي بِاللِّقَا!
لِي حَبِيبٌ حُبُّهُ يَشْوِي الْحَشَا	لَوْ يَشَا يَمْشِي عَلَى عَيْنِي مَشَى
پارسی گو، گرچه تازی خوش تر است	عشق را خود صد زبانی دیگر است

(مثنوی، د ۳ / ۳۸۴۲ - ۳۸۳۸)



حافظ:

h گر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است زبان خموش، ولیکن دهان پُر از عربی است



ابوریحان بیرونی:



صاحب بن عباد:

«ایها القاضی بقم، قد عزلناک فقم».

(چهار مقاله، ص ۲۹)



دکتر آذتاش آذرنوش:

«عشق بیمارگونه صاحب به آرایه پردازی عربی دیگر جایی برای فارسی نوپا در دلش باقی نمی گذاشت. چند روایت در دست داریم که هم بر این بی اعتنایی دلالت دارند و هم نشان می دهند که او با آیین ها و سنت های کهن ایرانی سر آشتی نداشت».

(چالش میان فارسی و عربی، ص ۱۹۱)



سید محمد کاظم امام:

«داستان فیروزان زردشتی از مردم شهر ری و ورود او بر صاحب بن عباد و سخن گفتن صاحب با او به زبان خشن تازی و انکار و اعتراض او بر آن روش ناپسندیده مشهور است. در ارشاد الاریب آمده است: «دخل يوماً دارَ الأمانة الفيروزانُ المجوسی فی شیءٍ خاطبه به. فقال له الصاحب: «إِنَّمَا أَنْتَ مَحَشٌ مَحَشٌ مَجَشٌ، لَا تَهْشُ و لَا تَبْشُ، و لَا تَمْشُ». فقال الفيروزان: «ایها الصاحب! برئت من النار إن كنت أدری ما تقول. إن كان رأيك ان تشتمني فقل ما شئت بعد ان علم، فان العرض لك و النفس لك فداء، لست من الزنج و لا من البربر، کَلَّمْنَا عَلی العادة التي عليها العمل، والله ما هذا من لغة آبائک الفرس، و لا من اهل دینک من اهل السواد، و قد خالطنا الناس و ما سمعنا منهم هذا النمط». فقام مغضباً».

(تعلیقات روضات الجنّات فی أوصاف مدینة هرات، ج ۱، ص ۵۳۴)



استاد بهمن کریمی:

«صاحب بن عبّاد با این که گاهی از شعر فارسی تشویق می‌کرد، به علت تعصبی که به عرب و آداب عربی داشت و از شعوبیه و ایرانی‌ها نفرت می‌نمود، شعر و ادبیات عرب را فوق العاده رواج داده و خود او نیز از لغویین و ادبای معروف این زبان بوده است و به اندازه‌ای در لغت عرب و تعصب به آن راه اغراق می‌رفته که در موقع تکلم و تحریر نیز از این صفت خود نمی‌توانسته است جلوگیری کند و معروف این است که وقتی یک نفر از ایرانی‌های زردشتی به خدمت او برای عرض موضوعی رسید و مطلب خود را به صاحب فهماند، صاحب بن عبّاد با کلمات مهجور عربی او را جواب گفت. ایرانی مزبور متغیر شده، رو به صاحب کرد و گفت: «اگر ایرانی هستی، به زبان فارسی که زبان اجداد توست، تکلم کن و اگر مسلمانی، به زبان عربی مطلب خود را بیان نما. این زبان که تو به آن سخن می‌گوئی، نه زبان اجداد توست، نه زبان مسلمین».



همان:

«و باز حکایت کنند مرد شاعری بر صاحب وارد شد و زبان به مدح گشاد و قصیده‌ای که انشاء کرده بود، بر خواند بر مدائن ثناها گفته و از عرب جاهلیت تکذیب نموده بود. صاحب پس از اصغاء این سخنان، لب به گفتار گشود و گفت: «جائزتک جوازک»؛ یعنی جواز مرخصی صله توست».

(مقدمه معراج نامه، صص ۱۰ - ۵)



سید محمد کاظم امام:

«صاحب بن عبّاد خودش گفته است که شعراء معاصر من یک صد هزار و اند قصیده در مدح من سروده‌اند، در صورتی که در زبان فارسی اشعار در مدح صاحب به ندرت دیده یا شنیده شده و حال آن که ادبیات منظوم و منثور عربی در آن دوره پر از مدیحه‌سرایی او می‌باشد، و این خود دلیل روشنی است که سرایندگان و

نویسندگان زبان پارسی پشت به دولت بویه‌یان کرده و به دربار پادشاهان و امراء و وزراء و صدور دولت‌های ایران شرقی - خراسان که خریداران خوب سخنان آنان بوده‌اند، روی می‌آورده‌اند».

(تعلیقات روضات الجنّات فی أوصاف مدینه هرات، ج ۱، صص ۵۳۴ - ۵۳۳)



دکتر ذبیح الله صفا:

«صاحب بن عباد، ادیب و فقیه معروف شیعی مذهب و وزیر آل بویه است که از کثرت عرب‌دوستی که داشت می‌گفت: «به آینه نمی‌نگرم تا چشمم به یک عجمی نیفتد»!

(تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، ج ۵، بخش ۱، ص ۱۸۸)

بدیع الزمان همدانی:

أراك على شفا خطرٍ مهول	بما أودعتَ لفظك من فضول
تريدُ على مكارمنا دليلاً	متى احتاجَ النهارُ الى دليلٍ؟
ألسنا الضّارين جزىٰ عليكم	و أن الجزىٰ أولىٰ بالذليل
متى قرعَ المنابرَ فارسيّ	متى عرّفَ الأغرّ منَ الحُجولِ
متى عرفت - و أنت بها زعيمٌ -	أكفُ الفُرسَ أعرافَ الخيولِ
فخرتَ بملءِ ماضيتك هُجراً	على قحطانَ و البيتِ الأصيلِ
و تفخرُ أنّ مأكولاً و لبساً	و ذلك فخرُ ربّاتِ الحُجولِ

ترجمه ابیات بالا به قلم دکتر آذرنوش از این قرار است:

(۱) با این گستاخی‌ها که در گفتارت نهاده‌ای، می‌بینم که بر لبه پرتگاهی هولناک نشسته‌ای.

(۲) تو برای [درک] بزرگی‌های ما به دنبال دلیل می‌گردی؛ چه زمان روز به دلیل محتاج بوده است؟

(۳) مگر نه آن که بر شما جزیه نهادیم؟ و جزیه خود زبیده فرومایگان است.

۴) کدام ایرانی بر فراز منبر سخن رانده؟ کجا می توانست اسبان پیشانی سفید را از اسبان سه پا سفید تشخیص دهد؟

۵) چه زمان - بر خلاف آن چه می پنداری - دست ایرانیان با یال اسب آشنا شده است؟

۶) دهان به یاوه بیاکندی و به قحطان و تبار اصیل عرب فخر فروختی.

۷) به خوراک و پوشاک فخر می کنی؛ این که موضوع فخر زنان خلخال بند است.

صاحب بن عباد آن شاعر ایران دوست را به خواری از درگاه خود می راند و او را به مرگ محکوم می کند و می گوید: «هر کس عجم را برتری دهد، لاجرم یک رگ مجوسیت هم دارد».

(چالش میان فارسی و عربی، صص ۱۹۵ - ۱۹۴)



صاحب بن عباد:

«هر کس عجم را برتری دهد، لاجرم یک رگ مجوسیت هم دارد».

(چالش میان فارسی و عربی، صص ۱۹۵)



دکتر آذرتاش آذرنوش:

«شدت فارسی ستیزی با مقدار توانمندی و پویایی آن رابطه مستقیم دارد».

(چالش میان فارسی و عربی، صص ۲۰۷)



ثعالبی:

«هر کس عرب را دوست دارد، ناچار عربی را که برترین کتابها (= قرآن) بدان نازل شده، دوست می دارد؛ ... و هر کس عربی را دوست می دارد، باری به آن می پردازد، بر آن پای می افشرد و همت بر آن می نهد ... هر

کس که خدایش رهنمون شده باشد ... ایمان می آورد که عرب بهترین امت هاست و زبان عربی بهترین زبان ها و کوشش در فهم آن خود نوعی دین داری است؛ زیرا عربی ابزار دانش آموزی و کلید دانش در کار دین و وسیله به سازی زندگی این جهانی و آن جهانی است ... نیز زبانی است که خدا برگزیده ... چه زحمت ها در پای آن کشیده شد».

(به نقل از چالش میان فارسی و عربی، ص ۲۰۸)



ابوریحان بیرونی:

«اگر مرا به عربی هجا گویند، دوست تر دارم تا به فارسی مدح کنند. راستی سخن من بر کسی پدیدار می شود که در ترجمه فارسی یک کتاب علمی نیک بنگرد؛ وی خواهد دید که چگونه رونق آن دانش از میان رفته، روحش بیفسرده و چهره اش سیاه گشته است و دیگر نمی توان از آن بهره گرفت. سبب آن است که این زبان تنها شایسته روایت های خسروانی و داستان های شبانه است».

(به نقل از چالش میان فارسی و عربی، ص ۱۹۶)



خلیل ابن احمد فراهیدی:

«إِذَا نُسِخَ الْكِتَابُ ثَلَاثَ نُسَخٍ و لَمْ يُعَارَضْ، تَحُولَ بِالْفَارَسِيَّةِ؛ یعنی اگر کتاب سه دوره استنساخ شود، به کتاب فارسی تبدیل می شود».

(به نقل از مقدمه علامه قزوینی بر چهار مقاله نظامی عروضی، صفحه کا)



زمخشری:

«سپاس خدایی را که عربی را بر همه زبان‌ها فضیلت بخشید ... نیاز به این زبان در سراسر ملت اسلام و در انواع فنون و آداب و علومش تردیدناپذیر است، اما کسانی که این زبان را نیک آموخته‌اند و در آن تبحر یافته‌اند، تنها در شمار عالمان این امت و طبقه ائمه آن قرار دارند».

(مقدمه الادب، ص ۱).



زمخشری:

«سپاس خدای را که مرا از جمله دانشمندان عربیت نهاد و تعصب نسبت به عرب و عربیت را در سرشتم افکند و نخواست که از صف پاک‌ترین یاران عرب جدا اتم و در جمله (= لفیف) شعوبه قرار گیرم و منحرف شوم. خداوند مرا از آیین اینان که زخمگاه زبان نفرین‌گویان و آماجگاه تیر طعنه‌زنان است، در امان داشت ... گویا کسانی که عربیت را فرومی‌کشند و از ارجش می‌کاهند .. از سر دشمنی با حق و به سبب گمراهی، همچنان در شعوبیت باقی می‌مانند ... اینان چه قدر بی‌انصاف‌اند؛ زیرا هیچ علمی نیست که به عربیت (= زبان و علم نحو) نیاز نداشته باشد؛ کتاب‌های علمی آکنده‌اند از سخنان سیبویه و اخفش. در زمینه علم و گفتار و مناظره تنها وسیله تفاهم همانا زبان عربی است ... صکوک (چک‌ها) و سجلات فرمان‌روایان را به آن زبان می‌نویسند. اینان به هر راهی که بروند، از جامعه عربیت بیرون نمی‌آیند [با این همه فضل عربی را انکار می‌کنند و] دیگران را از آموختن و آموزاندن آن نهی می‌کنند، پوستش را می‌درند و گوشتش را می‌خورند [یعنی مصداق] آن مثل معروف‌اند که نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند. پس بیایند و این زبان و اعراب آن را رها کنند و آنها را از تفسیر و اصول فقه بزایند ... اگر اعراب را از همه چیز بردارند، دیگر علم را هیچ زیبایی باقی نمی‌ماند و آن‌گاه خاصه به عامه شبیه می‌شوند».

(مقدمه الادب، صص ۳-۱؛ به نقل از چالش میان فارسی و عربی، صص ۲۱۱-۲۱۰)

